

حکومت دینی پر
جمهوری اسلامی پر
آخوند نابکار
دربدر

پی‌مداری

ماهنامه ی شماره ی ۱۳۴ کانون خردمداری ایرانیان
سال بیست و دوم - آذرماه ۲۵۸۱ ایرانی - ۱۴۰۱ عربی

عمامه پر
عبا و قبا پر
اسلام در ایران
پرپر



آن هایی که می گویند، اسلام نباید آدم کشی کند،
آدم های نفهمی هستند که معنی اسلام را نفهمیده اند.
خمینی در سخنرانی روز تولد محمد

نادیا مراد برنده جایزه جهانی

مادرم برای سکس شرعی بسیار پیر بود

مادرم برای سکس شرعی بسیار پیر بود و طعم حوریان بهشتی را نمی داد او را کشتند. نام شان داعش بود، آمده بودند ما را به جهنم ببرند و خودشان به بهشت. مادرم را که پیر بود خیلی زود

مانده در رویه ۳

محمد جواد اکبرین نویسنده اسلام شناس

آن لعنتی!

این نوشته را تقدیم می کنم به محضر تمام آن هایی که عکس او را در ماه دیدند!

عدو شود سبب خیر اگر زمان برسد. در جهان چه

مانده در رویه ۲

آن لعنتی!

مانده از رویه ی نخست

بسیار اتفاق افتاده که دیوانگان تاریخ ساز شده اند.

اگر چه برای کشور ما دیر آمد اما با زنگ بیداری آمد. مردی عقب مانده به نام خمینی بزرگ ترین چراغ های روشنفکری را نه تنها در ایران و خاورمیانه بلکه در جهان روشن نمود.

خمینی به تنهایی توانست نه فقط تمامیت اسلام را زیر سؤال ببرد بلکه فاتحه ادیان را هم به نوعی بخواند. وی با نهضت خود آن چنان بیداری در جهان بوجود آورد که امروزه کمتر کسی را می توان پیدا کرد که دین گریز نشده باشد! اگر چه بعید نیست گروهک هایی چون داعش و طالبان دست نشانده غرب باشند اما در واقع آن ها از دل تفکرات خمینی بیرون آمدند. وی به تنهایی موفق شد تمام دست آوردهای اسلام ۱۴۰۰ ساله را نابود کند و رنسانس ملی، مذهبی را پایه گذاری نماید!

انقلاب ۱۳۵۷ یک نعمت بزرگ تاریخی برای مردم ایران بود اگر چه با ویرانی مملکت مواجه شد. اما بنیان مذاهب را از بیخ کند و یک تنه ترمیناتور ادیان گردید.

وی به تنهایی منجر به ایجاد یک روشنگری تاریخی و گریز از بن بست جهالت دینی شد. خمینی برای کشور ما یک ضرورت تاریخی محض به معنای فلسفی آن بود. فلسفی از این جهت که به توده مردم یاد داد برای هر چیزی در پی منطق و استدلال آن باشند. خمینی تبدیل به فاکتوری شد که مردم را به تفکر و پرسش واداشت. این شد که مردم تازه فهمیدند دین اسلام بیشتر دین قتال، جنگ، غنیمت، اسیر، جزیه، سر و دست شکستن، قصاص، کتک زدن زنان و مجوز تجاوز به انسان های مظلومی به نام کنیز است. فهمیدند شهوت رانی حتا با دختران شیرخوار قصه هایی کودکانه نبوده، بلکه واقعیت های غیر قابل انکاری از دین مبین اسلام ناب محمدی است.

اگر رژیم قبلی ادامه داشت بسیاری از جوانان ما هنوز با نهایت اخلاص منتظر رسیدن ماه رجب و نوحه خوانی های محرم بودند. در حالی که امروز این مراسم وسیله تفریح و سرگرمی آن ها گردیده و بسیاری از مردم ایران گریزان از این مراسم و جریانات شده اند.

خمینی چهره عریان و واقعی اسلام را در بهترین شکل ممکن بر همگان آشکار کرد. او یک نعمت بی مثالی بود که به مردم آموخت هر گنبد و بارگاهی را قدسی نپندارند. خمینی یک صفحه از تاریخ ایران بود که کتابی قطور شد برای شناخت جهان بینی اسلام و دموکراسی دینی و آزادی بیان و هم چنین اقتصاد اسلامی که طبق فرمایش ایشان مال خر بود. او ایران را زمانی در دست گرفت که پول ایران جزء پنج ارز رایج و قابل معامله در بازار جهانی بود. پهلوی این پول را نه از درون چاه بلکه از اقتصاد مفلوکی به نام لجنزار قاجار تحویل گرفته بود. سفر رفتن برای

ایرانیان تنها با در دست داشتن شناسنامه شیر و خورشید نشان، بدون نیاز به پاسپورت و ویزا انجام می شد. و امروز ریال اولین پول بی ارزش دنیاست و برابر است با کاغذ توالت.

پهلوی صنعت خودروسازی را به ایران آورد، به طوری که یک خودروی خانوادگی سیتروئن را به قیمت کمتر از سه هزار تومان در اختیار عموم قرار داد و حال اینکه در سال ۱۴۰۱ با گذشت فقط چهل سال با آن پول فقط می توان یک لیتر بنزین خرید و وجود خمینی برکتی بود برای مردم نادان که در ماه او را دیدند و فاجعه ای بود بر دامن بشریت.

خمینی اگر چه برای ایرانیان و بخشی از جهان طناب دار بود اما تبدیل به شلاقی شد برای روشنگری.

خمینی برای فرزندان و نسل های بعدی ایران چراغی پر فروغ روشن نمود که بزرگترین اندیشمندان ایران نتوانستند همانندش باشند.

وضع گذشته قابل ادامه نیست. مابین تفکر سنتی و مدرنیته گرفتاریم. در زمان محمد رضاشاه تمام دخترهایی که موهای خود را گوگوشی می زدند یک مرتبه در سال ۵۷ طرفدار فاطمه زهرا شدند. این چه قدرتی بود که دوباره لچک راسر زن ایرانی کرد؟ نه رضاشاه این مردم را شناخته بود نه پسر سوئیس رفته اش. تفکر مردم ایران در ۱۴۰۰ سال گذشته هیچ تغییری نکرده بود. آقای دکتر فیزیک اتمی از دانشگاه هاروارد آمریکا گرفته بود اما برای ازدواج استخاره می کرد و دختر خانم سال آخر دانشگاه برای تندرستی دوست پسرش روضه ابوالفضل نذر می کرد. و این خمینی بود که ناخواسته به ایرانیان خدمت کرد و دری را که رو به آگاهی داشت ندانسته و بی خبر باز نمود و در ایران و جهان تاریخ ساز گردید.

(تیترا نوشته از بیداری است.)

توجه توجه

تعداد بسیار کمی از جلد ششم بیداری را مانند پنج جلد گذشته تهیه کرده ایم (از شماره ۱۰۱ تا ۱۲۰). لطفاً پیش از تمام شدن آن ها تعداد

مورد نیاز خود را برای عیدی دادن به دوستانتان و داشتن آن در کتابخانه خود سفارش دهید. تجدید چاپ نخواهد داشت.

تلفن سفارش:

۰۰۱۳-۳۲۰-۸۵۸

مادرم برای سکس شرعی بسیار پیر بود

مانده از رویه ی نخست

کشتند، به جایش خواهر کوچکم را همچون بره ای تازه نگه داشتند. او باکره بود، همچون مریم، کمی معصوم تر، همچون آب زلال! خواهرم باید زن امیرالاکبر می شد!

همه این ها را خدا شاهد بود. خدا شاهد بود که ما تفنگ نداشتیم و آن ها زیاد داشتند. خدا شاهد بود که آمدند پدرم را به دو قسمت نامساوی تقسیم کردند، سرش را برای وطن جا گذاشتند و بدنش را زیر خاک دفن کردند که نفت شود!

خدا شاهد بود برادر کوچکم را لخت زیر آفتاب نگه داشتند و به او شهادتین یاد می دادند. باید چند بار می گفت الله بزرگتر است، الله اکبر است!

خدا شاهد بود که او از بی آبی و فرط عطش زیر آفتاب صحرا که الله و اکبر می گفت جان داد! خدا شاهد بود سیاه بودند، مردانی از سرزمین سنگ و آتش و ما زبان شان را نمی فهمیدیم، اما رفتارشان را... چرا! مردانی با ریش های بلند و مغزهایی کوتاه، نام شان عقرب، ملخ و سوسمار، موش، مارمولک، قشونی از لجن و پشم و اعتقاد!

خدا شاهد بود، آن ها آمدند آرزوهای من را کشتند، آن ها من را غنیمت صدا می زدند! آن زمان دیگر نادیا نبودم، دختری بودم با روحی زخمی که از نفس هایم خون می چکید. آن روز هیولای ظریفی بودم که با جهان قطع رابطه کرده بودم، در من انسان مرده بود و لاشه ای بودم که حتا مومیایی هزار ساله اش ارزش نداشت. بعد از آن زنی می مرد، زنی حامله می شد، زنی خودکشی می کرد، زنی خودسوزی... و زنی هزار رکعت نماز جبر می خواند.

زنانی که فقط یک تقویم می شناختند. روز اول تجاوز، روزهای بعد از عذاب! و خدا همه جا ناظر و شاهد بود و هیچ نمی گفت!

پرسش از کسانی که حامی مظلومانند

شیعیان ایرانی، شما به کشتن امام حسین هر ماه و هر سال اعتراض می کنید چرا به کشتن و ستم علیه بهاییان و زن بچه مظلوم آن ها اعتراض نمی کنید؟ آیا شما در کنار مسلمان بودن انسان هم هستید یا

نه؟ بابک بیداری

بعد از آن زنان فقط یک خیابان را سر راست بلد بودند، خیابان منتهی به بیمارستان بیماران روانی.

بعد از آن زنان فقط یک آواز می خواندند، ای مرگ کجایی، زندگی مرا کشت!

بعد از آن زنان تابوت بودند و کودکان در شکم شان مردگان هزارساله! بعد از آن زنان مجسمه ای بودند که وسط شهر برای عبرت تاریخ نصب شده بودند.

آن روز هوا گرم بود، خدا هم شاهد بود، مردی آمد من را کشت و باز دعا می خواند تا دوباره زنده شوم تا دوباره بکشد!

نادیا - دختر گُردی که سه سال غنیمت داعش بود.

ردپای عشق

جوانان ایران پس از سال ها عاشق شده اند، آن ها همه روبه قبله ایران با هم می خوانند، عاشقی بی قرارم- آرزویی جز تو در دل ندارم.

این روزها جوانان ایرانی همه عاشق شده اند، سرسپرده و خالی از ترس، شیدا و رقص کنان، همه فریاد می زنند، ماگر ز سر بریده می ترسیدیم، در محفل عاشقان نمی رقصیدیم! جوان های ما این روزها سخت عاشق ایران خانم شده اند برای هم بغض می کنند، گریه می کنند، خون می دهند، و زندگی پیشکش می کنند. در یک لحظه در تهران و زاهدان و سقز و تمام شهرها و محله های ایران همه با هم سرود ای ایران و «برای» می خوانند و ناگهان یکی از آن ها با صدای ترسناک گلوله ای به خاک می غلطد، چهل و سه سال این ملت با عقل تلاش کرد و حالا نوبت عاشقی و شیدایی بود که کار را یکسره کند.

و حالا قاتلان با جماعتی عاشق و مجنون طرف هستند. به فیلم زنی ریز جثه که هر چقدر هم با تو می خورد از جایش تکان نمی خورد نگاه کنید، این خاصیت عشق است. آزادی را می شود به درون قفس کرد، داد را می شود به بیداد کشید، اما تا به حال هیچ لشکری از پس عشق بر نیامده است. راهی است راه عشق که هیچش کناره نیست. پس از سال ها همه عاشق شده ایم.

در سرزمین من، زن و نفت تاریخ مشترکی دارند.

نفت به استعمار انگلیس در آمد و زن به استعمار

اسلام. در سرزمین من زن و نفت هر دو

می سوزند.

؟

مریم فومنی

چگونه کشف حجاب کردم

من دختری مذهبی که از ۱۱ سالگی به اصرار خودم چادر سر کرده بودم و یک تار مویم در تمام این سال ها بیرون نیفتاده بود حالا که ۲۴ ساله شده بودم می خواستم چادر مشکی ای را که انگار به هویت من گره خورده بود کنار بگذارم. برای من ۱۱ ساله حجاب چارچوبی بود که باید در آن قرار می گرفتم، تقریباً همه ی زنان خانواده در آن زمان «۱۳۵۹» با حجاب بودند و حجاب آنقدر عادی به حساب می آمد که در فضای مذهبی و ایدئولوژیک خانواده اصلاً نمی توانستم به گزینه ی دیگری فکر کنم. در مدرسه و خیابان و همسایگی زنانی بودند که حجابشان را رعایت نمی کردند و «بدحجاب» بودند. اما ما مثل آن ها نبودیم. حجاب را هم در سن ۱۱ سالگی خودم انتخاب کرده بودم، از مادرم خواسته بودم برایم چادر بدوزد. چادر سر کردن برایم نشانه ی تشخیص و بزرگی و آگاهی از ارزش هایی بود که همواره در محیط اطرافم تبلیغ و ترویج می شد.

یازده سال بعد در ۲۲ سالگی برای نخستین بار به چادر سر نکردن فکر کردم، دو سال تمام درباره حجاب مطالعه می کردم. پس از اینکه تصمیم نهایی ام را گرفتم اول به مادرم از کشف حجاب گفتم و هر روز به او درباره ی اینکه چرا چادر را نمی خواهم حرف زدم، او اصلاً نمی پذیرفت و من هر روز سعی می کردم که از زاویه ی جدیدی دلایلم را بیان کنم اما فایده نداشت. می گفتم «اول چادرت را برمی داری، بعد ماتنویت کوتاه و تنگ می شود، سپس مقنعه ات به روسری تبدیل می شود. بعدش هم روسری کم کم عقب می رود. برخلاف فکر مادرم من نقشه ای برای پس از برداشتن چادر نداشتم فقط می دانستم که دیگر چادر نمی خواهم و نمی خواستم چیزی را که نمی خواهم تحمل کنم. چون فهمیده بودم که چادر هیچ مصونیتی ایجاد نمی کرد، من چادر به سر هم چنان از مردها متلک می شنیدم، دستمالی می شدم، برایم بوق می زدند و دنبالم می افتادند.

تصمیم ام را گرفته بودم که چادر سر نکنم. تصمیم جدی خودم را به مادرم گفتم. روزی که مامان وسط یکی از همین بحث ها زد زیرگریه ختم جر و بحث هایمان شد، طاقت حق هق گریه اش را نداشتم. من مانده بودم با چادری که نه دیگر به آن اعتقاد داشتم، و نه لازم داشتم، اما برداشتنش هم برایم آسان نبود.

تابستان آمده بود من در دفتر کار چادرم را در می آوردم و در آغاز فکر می کردم چادر ندارم برهنه ام. هر روز صبح چادر تا کرده را جلوی چشم مادرم از توی کمد برمی داشتم در دستم می گرفتم از خانه بیرون می رفتم هم چادری را که تمام مدت توی کیفم بود همانطور تا کرده در دست می گرفتم و وارد خانه می شدم، پدر و مادرم فهمیده بودند که من چادر

سر نمی کنم و دیگر نمی خواستند وارد بحثی شوند که نتیجه نداشت. تا می شد همراهشان جایی نمی رفتم. حتا وقتی که سخن از برداشتن حجاب کامل می زدم آن ها سکوتشان را نمی شکستند و حرفی نمی زدند. آن قدر با هم سر زندان رفتن و ازدواج نکردن و شب دیر به خانه آمدن جنگیده بودیم که سپرهایشان را زمین انداخته بودند. البته فقط چادر را به کنار گذارده بودم و هنوز روسری داشتم که آهسته آهسته دیگر موهایم را هم نمی پوشانید. در خیابان ها مثل بسیاری روسری عقب رفته را برسر داشتم.

بالاخره در ۲۶ سالگی وقتی روسری را هم از سرم برداشتم رها تر از آن بودم که بتوانم به هیچ چارچوبی باور داشته باشم. آن روز مهمان داشتیم همان طور که به همه سلام می کردم مانتو را از تنم در آوردم و جلوی آن ها روسری را هم برداشتم به چوب رختی آویزان کردم، در همان حال می ترسیدم پدر و مادرم از دست من سکنه کنند چون من بی حجاب در دنیای آن ها مایه آبرو و ریزی و سرافکندگی می شدم، آشفته بودند که راه خطا می روم و عاقبتم تباها شده است. برای من اما راه برگشتی وجود نداشت حتا در بدترین روزها و ماه هایی که با من حرف نمی زدند و زیر فشارهای عاطفی شان بودم، در تمام روزهایی که نگران بودم به خاطر من همدیگر را عذاب دهند.

حالا پس از گذشت نزدیک به ۲۰ سال از آن روزها به نظر می رسد من بی حجاب را پذیرفته اند و مطمئن شده اند که هرگز به حجاب برنخواهم گشت.

مادر بی حجاب شدن مرا بیشتر پذیرفته است اما پدرم گاهی با دیدن عکس های بی حجاب من آشفته می شود و می گوید نگران عاقبت تو در روز قیامت هستم، او واقعا می ترسد که من را با موهایم از پل صراط آویزان کنند. ترس او دره ای عمیق بین ما درست کرده است.

سیاسی نیستی پس چه کثافتی هستی؟

این روزها مد شده تا میگی پخ، میگن ما که سیاسی نیستیم. خب همیشه بفرمائید اگر سیاسی نیستید پس چه کوفتی هستید، اصلاً توی این دنیا هستید؟

مگه میشه انسان در سیاسی ترین دوره کشورش زندگی کنه و بگه من سیاسی نیستیم! مگه میشه جلوی چشمتم هم میهناتو تکه تکه کنند، به زن و بچه دوست و آشنا و خودت تجاوز کنند، شکنجه کنند، بگیرند و ببندند و ناقص تان کنند و بگویی من سیاسی نیستیم.

در چنین اوضاعی اگه سیاسی نیستی یعنی آدم نیستی، یعنی ایرانی نیستی، یعنی کلاً نیستی.

حالا خودت بگو اگه سیاسی نیستی پس چه کثافتی هستی؟

هفته نامه ایرانشهر - لس آنجلس

کوروش سلیمانی

بود. مگر حاکم آن سرزمین از راه صلح و دوستی به این خانواده که پیامبر خدا هم بود نزدیک نشده بود!

اگر و مگرهای تورات

ادامه ماجرای یعقوب پیامبر

مهندس فرهنگ م - فرانسه

علی در قماط

گاهی اوقات به نظر می رسد شیعیان به علی حساس تر از خدا هستند، اگر کسی به خدا ایرادی بگیرد و بگوید او وجود ندارد به شیعیان بر نمی خورد اما اگر کسی بگوید بالای چشم علی ابرو است آمپرشان بالا می رود و ممکن است فیوز بسوزانند. شهریار شاعر مشهور در ارتباط با علی سروده است «نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت!» باورهای شیعیان نسبت به علی از علی الهی ها تا شیعیان عاقل تر بسیار متفاوت است. علی الهی ها طبیعتاً باورهای عجیب و غریبی نسبت به علی دارند و با اطمینان می توان آن ها را تمام دیوانه نامید. بعد از آن ها شیعیان عوام هستند که علی را خدا نمی دانند اما باز هم غلوفراوان نسبت به علی می کنند. این دسته از شیعیان معمولاً اطلاعات خود را در مورد علی از پای منبر روحانیون شیعه می گیرند. خود روحانیون متعصب شیعه و کسانی که به اباطیل آن ها باورمندند را می توان شیعیان نیمه دیوانه دانست. در کتاب منتهی الامال شیخ عباس قمی معروف در جلد اول صفحه ۱۸۴ حکایتی جالب دارد.

حکایت از مادر علی می گوید. فاطمه مادر آن جناب فرمود چون علی متولد شد او را که در قماط (قنطاق) پیچیده سخت بیستم علی قوت کرد (زور زد) و قماط را پاره ساخت. من قماط را دو لایه کردم او را پاره همی نمود سه لایه تا شش لایه کردم قماط را پاره کرد.

پارچه قماط از حریر و بعضی از چرم بود آن گاه علی گفت ای مادر دست های مرا میند که می خواهم با انگشتان خود از برای حق تعالی تبصص و تضرع و ابتهال کنم! (بچه چند روزه حرف زده - امان از دست این شیعیان دروغگو و بدتر از آن ها کسانی هستند که به این اباطیل باور پیدا می کنند) یکی از این آخوندها در طول ۱۴۰۰ سال از خودش نپرسید این بچه که به این خوبی حرف می زده چرا برای حق تعالی با زبان درازش تبصص و تضرع نمی کرده و با انگشتان خود باید ابتهال کند و دعا بخواند. فرقه خنده دار شیعه را، خدا باید از جنس دیگری جز از خاک پاک آفریده باشد که یک حرف راست در نهادش نیست.

یعقوب پس از مدتی در بدری و بیکاری به شهر «شِخِم» می رسد و در آنجا اردو می زند. از قضای روزگار پسر حاکم آن سرزمین، «دینا» دختر یعقوب را می بیند و در گلویش گیر می کند، در فرصتی به دختر تجاوز می کند. (و خدا زل زل نگاه می کند و کاری نمی کند) بعد یک دل نه صد دل عاشق و کشته مرده ی او می شود. «حمور» پدر فرزند تجاوزکار پیش یعقوب می رود از دختر او برای پسرش خواستگاری می کند و می گوید «با ما ازدواج کنید و دختران خود را به ما دهید و دختران ما را برای خود بگیرید، سرزمین ما در اختیار شماست در آن مستقر شوید و خلاصه این که برای رضایت شما هر چه بخواهید انجام می دهیم.»

یعقوب و پسرانش موافقت می کنند به شرط این که تمام مردهای این سرزمین ختنه شوند! و با این کار موافقت می شود و وقتی که مردهای ختنه کرده شهر بدون شلوار که آن وقت ها می گفتند کون لخت بودند پسران جناب یعقوب پیامبر «شیمعون و لوی» خدعه کردند و حاکم شهر و پسران و یاران شان را کشتند (و هنوز خدا زل زل نگاه می کرد و تکانی نمی خورد) و شهر را تاراج کردند و گاوان و خران و گوسفندان را بردند و برای رضا خدای خود حتا تمام دارایی و اطفال و زنان آن ها را هم بردند (فصل سی و چهارم برشیت ویشلح).

حضرت یعقوب بعد از شنیدن ماجرا به فرزندانش می گوید نگرانم کردید، تعداد ما کم است اگر بر ما اجتماع کنند من و خانواده نابود می گردیم و مرا می کشند.

باری، طبق قانون تورات اگر پسری به دختری تجاوز کند باید با او ازدواج کند، بنابراین خواستگاری حاکم از دختر یعقوب با احترام به قانون یهود بوده است. پرسش این است، چرا حاکم آن سرزمین «حمورحیوی» با این که خدا را نمی شناخته، رفتار عادلانه و منصفانه تر و انسانی تر از خانواده یعقوب پیامبر خدا داشته است؟ و چرا یعقوب شرط خود را بر ختنه کردن همه مردان آن سرزمین گذاشته است، منصفانه تر بود فقط همان جوان متجاوز به دخترش را ختنه کند نه بقیه مردان بی گناه شهر را. و چرا پسران یعقوب باید شهر را غارت کنند و زن ها و بچه های مردم را با خود ببرند، این کشتار و تاراج را پیامبر اسلام نیز خود بر سر یهودیان و دیگر قبیله های عرب و بعداً بر سر ایرانی ها آورد.

و چرا یعقوب، پیامبر خدای مهربان، غارت و کشتار پسرانش را هیچگاه محکوم نکرد و فقط نگران حمله افراد آن سرزمین به خود و خانواده اش

تاریخ لحظه شماری می کند

برای یک انقلاب زنانه، انقلاب گیسوها

رضا ایرانی

((حکومت ایرانی))

نمی دانم این چه بیماریست که "روشن فکران" ما بدان دچار شده اند؟ یکی نشسته در آمریکا، ایده ی "پراگماتیسم" را برای ملت ایران نسخه پیچی می کند.

آن دیگری، در کشور فرانسه، یکریز از "لائیک" حرف می زند، و تبلیغ حکومت باصطلاح "لیبرال دموکرات لائیک" می کند! یکی در انگلیس، و رفیقش در آلمان و رفیق رفیقش در کانادا، و رفیق رفیق رفیقش در هلند، می گوید حتمن حکومت آینده باید "سکولار دموکرات" باشد

دیگری راکه نمی دانم کجاست، با خُنکی هر چه بیشتر، عربده حکومت "جمهوری فدرال دموکراتیک ایران" سر داده است. مخرج مشترک همه هم، این هست که از محتوای حکومت شان سخنی به میان نمی آورند.

لابد فردا که به حکومت رسیدند با تیغ و شمشیرشان، معنا و مفهوم حکومت شان را برای ملت، روشن خواهند ساخت.

یکی این میان، نمی گوید بابا جان، ما ایرانی هستیم و فرهنگی چند هزاره ای داریم، منش و راه و روش داریم، فردوسی در شاهنامه برای ما، با داستان ایرج، حکومت ایده آل ایرانی و رابطه اش را با دیگر ملل در همین داستان رقم زده، و منش ایرانیان را مشخص و برجسته نموده است! آخر، مگر ما امریکایی هستیم؟ مگر ما فرانسوی هستیم؟ مگر ما سوئدی و آلمانی هستیم؟ که شما دنبال فرمول های سیاسی آن ها برای زندگی ما می باشید.

ما همه ایرانی هستیم و حکومت آینده ما، می بایست بر اساس ارزش های فرهنگ ایرانی استوار گردد، نه فرانسه و آلمان و امریکا. به این پرسش ها اگر به شما بر نمی خورد و تُرش نمی کنید، خواهش می کنم پاسخ دهید تا هم ملت و هم شما، تکلیف خود را بدانیم. آیا در حکومت شما، جان و خرد و زندگی فرد فرد انسان ها، « مقدس » (دور ازگزند و آسیب) است؟

آیا در حکومت شما، سرچشمه ی حکومت، سرچشمه ی جامعه و سرچشمه ی قوانین آن، مردمان ایران خواهند بود؟ یا از کتاب و جزوه ای است که خوانده اید؟ و یا از دین و آیینی است که دارید؟

آیا شما ملت را معین می کنید یا ملت خودش معین کننده ی خودش است؟

آیا در حکومت های شما، کسی « حق » آزار، شکنجه و قتل انسانی را خواهد داشت یا نه؟

آیا کسی حق به کُشتن، حالا به هر عذر و بهانه ای، خواهد داشت یا نه؟ آیا ملت حق خواهد داشت که خود حاکمیت داشته باشد یا شماها وکیل و وصی و آقا بالا سر ملت خواهید بود؟ و ملت ناچار به سرسپردگی از شما؟ آیا اگر ارزش های فرهنگ مردمی ایران را، زیر پا نهادید آیا ملت حق خواهد داشت که در برابر شما ایستادگی و سرپیچی کند و شما را از قدرت بیاندازد؟

آیا نیروی مسلح کشور را به سرکوبی ملت و نخواهید داشت تا در قدرت بمانید؟

و بفرمائید چه کسی می بایست فعلن این "زنگوله را به گردن گربه آویزان نماید" تا شما از راه برسید؟

با سپاس فراوان، یک ایرانی که اتفاقن نام خانوادگی ش نیز «ایرانی» است.

تیترا نوشته از «بیداری» است. تیترا اصلی نوشته ی آقای رضا ایرانی «جمهوری ایرانی» بود

دکتر بهرام وزرا

((فرمان طلاق)) خدا به سه پیامبرش

طلاق در تورات موسا- سفر تثبیه باب ۲۴- بند ۱- چون کسی زنی گرفته به نکاح خود در آورد اگر او را نپسندید چون که چیزی ناشایسته در او بیابد آن گاه طلاق نامه نوشته به دستش دهد و او را از خانه اش رها سازد (بیرون کند) بند ۲- زن از خانه او برود و زن دیگری شود و اگر شوهر دیگر نیز او را مکروه دارد! طلاق نامه نوشته به دستش دهد و او را از خانه اش رها کند (بیرون کند).

طلاق در انجیل عیسا- لوقا- باب ۱۶- بند ۱۸ هر که زن خود را طلاق دهد و با دیگری ازدواج کند زنا می کند! بند ۱۹- هر مردی نیز که با زن طلاق داده شده ای ازدواج کند در واقع مرتکب زنا می شود.

طلاق در قرآن محمد- سوره ۶۵ طلاق- آیه ۱- ای پیامبر هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید در زمان غده آن ها را طلاق گوئید و حساب غده را نگه دارید و از نافرمانی خدا که صاحب اختیار شماست پرهیزید و آن ها را تا پایان غده از خانه بیرون نکنید. آن ها هم حق رفتن ندارند مگر این که کار زشت اشکاری (زنا) کرده باشند. این حدود الهی است... و زنان شوهردار بر شما حرام است (سوره نسا آیه ۲۴) مگر اینکه آن ها را که از راه اسارت مالک شده اید، زیرا اسارت آن ها در حکم طلاق است!.

آدرس پستی - ایمیل و شماره تلفن بیداری را در دفترچه تلفن خود نگه دارید اگر در آینده بیداری منتشر نشد (به پایان کار نزدیک می شویم) و از بیداری های گذشته یا کتاب های روشنگری دینی خواستید بتوانید با ما تماس بگیرید.



در سرزمین مسلمانان کسی با پای برهنه ی دختران کاری ندارد ولی مردان همه مواظب سر برهنه ی آن ها هستند. **مریم نجمی**



آیا می دانید گنبد گرانقیمت امام حسین را از چه ساخته اند؟ از نقره یا طلا؟ نه اشتباه گفتید از جهل من و شما ساخته اند!



در ۱۴۰۰ سال گذشته تا به امروز الله حتا به یک درخواست مسلمانان ترتیب اثر نداده است. اتفاقاً بیشترین بلاها و بدبختی ها را نصیب آنان کرده است. الله بدون تردید دشمن مسلمانان است

به جای دیگر نگاه کنید!

اگر نمی توانید بی حجابی زنان را تحمل کنید، زل نزنید به آنها به جای دیگر نگاه کنید! مثل همان کاری را که در مورد فقر مردم و فساد دولتی ها و رذالت آخوندها می کنید. همانظوری که در مورد فحشا و اختلاس و اعتیاد جوانان چشمانتان را بسته اید. یا در مورد انتصاب فامیلی دامادها و باجناق ها و آقازاده ها که چشمتان را بسته اید!

بهراد پارسی

برگردان محمد خوارزمی

سام هریس

نامه ای به امت مسیحی

هیچ اشکالی ندارد که نوجوانان زیر هجده سال را از داشتن روابط جنسی برحذر داریم ولی ما می دانیم بدون تردید آموزش آن ها تنها به «خودداری از روابط جنسی» راه خوبی برای جلوگیری از حاملگی و شیوع امراض مقاربتی بین آن ها نیست. در واقع به بچه هایی که تنها خودداری از روابط جنسی آموزش داده می شود عموماً از هیچ گونه پیش گیری مانند «کاپوت» استفاده نمی کنند و آن ها را سوق می دهیم تا برای رفع غریزه خود رابطه جنسی را از راه دهان و پشت انجام دهند که فقط بچه دار نشوند و یا دختران باکره باقی بمانند.

نوجوانان آمریکایی به اندازه نوجوانان کشورهای پیشرفته دیگر دارای روابط جنسی هستند ولی دختران آمریکایی عموماً چهار یا پنج بار بیش از دختران دیگر حامله و بچه دار می شوند یا سقط جنین می کنند و احتمال مبتلا شدن نوجوانان آمریکایی به مرض ایدز و امراض دیگر مقاربتی خیلی بیشتر از جوانان سایر کشورهای پیشرفته است. درجه ابتلا به سوزاک جوانان آمریکایی هفتاد برابر بیش از نوجوانان هلندی و فرانسوی است. تعلیم خودداری از داشتن روابط جنسی با هزینه بیش از دویست میلیون دلار در سال مربوط به همین معضل اجتماعی است. مسئله اینجاست که مسیحیانی مانند شما، اساساً نگرانی حاملگی و اشاعه امراض مقاربتی بین نوجوانان را ندارید، به عبارتی، شما نگران «گرفتاری و عذابی که می تواند نتیجه روابط جنسی باشد نیستید، بلکه نگران صرفاً روابط جنسی هستید و کاری به مضرات این کار ندارید. اخیراً «رجینالد فینگر» عضو مسیحیان «اِن جلیست» اعلام کرده او با تهیه واکسن ایدز مخالفت خواهد کرد. (زمانی که در حال تهیه واکسن ایدز بودند) به این صورت هر ساله میلیون ها زن و مرد را بدون اینکه لزومی داشته باشد به سوی مرگ می فرستند. و یا وسواس های شما درباره تحقیقات جنینی «اِسْتِم سِل» به همین گونه زنده و ناپسند است. در حالی که تحقیقات درباره «اِسْتِم سِل» یکی از امیدوارکننده ترین پیشرفت های علم پزشکی در سد سال اخیر است و می تواند راه جدیدی را برای معالجه هر نوع مرض یا آسبیبی که انسان ها از آن رنج می برند هموار کند.

آخوندها «علی» را به جان ایرانیان انداختند. یغمایی اسلام یک فریب سیاسی بود که ما را گرفتار کرد. مانی

دکتر مسعود نقره‌کار

بخشی از مقاله حکومت لات مدار

گنده جاهل‌ها و لات‌ها برای «ضرب شست نشان دادن» و زهر چشم گرفتن از مردم و رقبا محله خود را قرق می‌کردند. یعنی رفت و آمد را محدود و قدغن می‌کردند و نفس کش می‌طلبیدند.

امروز حکومت لات مدار اسلامی با نیروی لباس شخصی و شبه نظامی-وحشی اش، نیرویی که از لات‌ها و ارازل و اوباش مزدور شکل گرفته، «جنگ روانی» را به کار می‌برد. یورش شبانه به مجتمع‌ها و شهرک‌هایی مانند اکباتان و چیتگر، و محله‌های دیگر، نمونه‌ای از قرق گله‌ای و حکومتی حکومت لات مدار است. این نمونه شاید در تاریخ ایران و جهان در زمره نمونه‌های کمیاب باشد که حکومتی برای ایجاد ارباب و ترس و رجز خوانی و نفس کش طلبیدن، محله‌هایی در خاک خود را به این شکل قرق کند. این ارازل و اوباش حکومتی به جای عربده‌کشی و چرخاندن قمه در هوا، گاز اشک‌آور به سوی مردم و میان خانواده‌ها شلیک می‌کنند. این موجودات ذره‌ای جوانمردی، لوطی‌گری، جاهل‌ها را هم ندارند.

جاهل‌های بامرام هنگامی که محله‌ای را قرق می‌کردند کاری به زن‌ها و بچه‌های آن محله نداشتند. حکومت اسلامی طی حیات چهل و سه ساله اش بارها از اعمال خشونت‌عریان فیزیکی، دستگیری وسیع و دست زدن به اعدام مبارزان استفاده کرده است. به یاد داریم در کشتارهای متعددی که حکومت اسلامی مرتکب شده است (۹ کشتار بزرگ) قاتلان حکومتی مانند خلخالی، گیلانی، لاجوردی و نسل‌های بعدشان چگونه از اینکه حاضرند فرزندان خود را در راه حکومت اسلامی ذبح شرعی کنند سخن گفتند و حتی برخی از این موجودات فرزندان‌شان را هم به مسلخ حماقت و قدرت طلبی بردند و جان‌شان را گرفتند.

در مقطع قتل‌های زنجیره‌ای آخوند لات روح‌الله حسینیان به طور رسمی در رسانه‌ها اعلام کرد «ما خودمان والله یک زمان قاتل بودیم». این نوع «خودزنی»‌های لات مدارانه تاکتیک جنگ روانی است که حکومتیان در برابر مخالفان به کار برده‌اند تا به مردم بگویند، اندازه وحشی‌گری و بی‌رحمی ما مرز ندارد. ما حاضریم فرزندان خودمان را نیز بکشیم چه رسد به شما! این همان استفاده از تعابیر تحریک‌آمیز و ترسناک تروریستی است و نوعی ایجاد التهاب و قدرت‌نمایی.

در یورش‌های اخیر همین تاکتیک‌ها به کار گرفته شده است. برای نمونه در شهرک اکباتان در بلندگوهای خود نعره می‌زدند و برای ترساندن مردم می‌گفتند: «اگر پایش برسد سر ناموس و زن و بچه خودمان را می‌بریم اما نمی‌گذاریم به این رژیم آسیبی برسد.»

در پاسخ به این نوع نفس‌کش طلبیدن‌های لتوت و لشوش حکومتی، ساکنان شجاع با دست‌های خالی در کنار کودکان وحشت‌زده‌شان شعارهای آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه سر می‌دهند. مزدوران حکومت اسلامی این بار کور خوانده‌اند. زمانه دیگری ست و حکومت لات مدار را، حتی قرق‌چی‌ها و مزدوران لاشی‌ولش‌اش قادر به سرپا نگه داشتن نیستند چه رسد به نگهداری حکومت.

ایران نو

در ایران نو، سلطه و زورگویی هزار ساله آیین و دین عربی کاملاً محو خواهد شد. در ایران نو، حذف کامل قوانین شریعت انجام خواهد گرفت. در ایران نو، از آخوند و ملا و معلم دینی و آیت‌الله و مرجع تقلید خبری نخواهد بود.

در ایران نو، تقویم عربی تبدیل به سالنامه و گاهنامه پارسی خواهد شد و ماه‌های عربی محرم و صفر و رمضان به تدریج به فراموشی سپرده می‌شوند.

در ایران نو، سالگرد زایش و مرگ پیشوایان عربی وجود نخواهد داشت، عزاداری و نوحه‌خوانی و سیاهپوشی از میان خواهد رفت و جای‌شان را شادی و آیین‌های شادی‌آفرین کهن ایرانی خواهد گرفت.

در ایران نو، برعکس اسلام و مسلمانان راستگویی و درستی سر لوحه کار همگان خواهد شد و بازار رشوه و فساد اداری متوقف می‌گردد و رفته رفته از میان خواهد رفت.

در ایران نو، دروغ‌گویی به شدت تضعیف و قبیح شناخته خواهد شد. در ایران نو، به جای خواندن قرآن و دعا، شاهنامه فردوسی، هفت‌پیگر نظامی، شیعه‌گری و صوفی‌گری احمد کسروی، دو قرن سکوت عبدالحسین زرین‌کوب و ۲۳ سال علی‌دشتی، تولدی دیگر شجاع‌الدین شفا و چنین کتاب‌هایی خوانده خواهد شد.

در ایران نو، نواز موسیقی شاد همه جا شنیده خواهد شد و شادی و پایکوبی در همه جا دیده خواهد شد.

در ایران نو، تربیت فرزندان بر پایه مهر و عشق و فرزاندگی خواهد بود و تنبیهات بدنی و روحی از میان خواهد رفت.

در ایران نو، جایی برای زمین‌خواران، و بساز و بفروش‌ها و تبانی و رشوه گرفتن و رشوه دادن وجود نخواهد داشت.

در ایران نو، مردم با علاقه قلبی مسئولیت‌های مدنی و اجتماعی خویش را به خوبی انجام می‌دهند.

ایران نو یکی از بهترین کشورهای خاورمیانه و خاور دور خواهد شد و برای سایر کشورهای اسلام زده نمونه خوبی از پیشرفت و مبارزه به حساب خواهد آمد.

حامد عبدالصمد

روشنفکر و نویسنده مصری

انگلیسی ها و اسلام

عثمانیان که از پیروان عثمان خلیفه سوم بودند در سده هفتم و هشتم خاورمیانه را که برادران مسلمان خود در آنجا می زیستند مورد هجوم قرار دادند و قتل و عام شان کردند. در سال ۱۵۱۶ ابتدا سوریه و یک سال بعدش مصر را به اشغال خود در آوردند و سپس تمام منطقه خاورمیانه و مصر را که در شمال آفریقا قرار داشت زیر کنترل خود در آوردند.

چهار صد سال حاکمیت امپراطور عثمانی بر منطقه هلال عرب، از مراکش تا خلیج فارس باعث قطع ارتباط این منطقه ی وسیع با فرهنگ و پیشرفت اروپایی شد. ترک های فاتح حتا ایدئولوژی اسلامی را نسبت به گذشته بسیار شدیدتر و تنگ نظرانه تر گسترش دادند و یک درک تحقیرآمیز از زن در جهان اسلام جا انداختند.

تبعیض جنسی که به هر حال در فرهنگ سنتی اعراب آشیانه داشت حالا توسط فرهنگ حرمسرای ترکی ها عمیق تر شد. هنگامی که حاکم مصر محمد علی پاشا (۱۷۶۹-۱۸۴۸) بر آن شد تا مصر را از امپراتوری عثمانی جدا سازد و آن را مدرنیزه کند اروپاییان به ویژه انگلستان که با عثمانیان متحد شده بودند علیه محمد علی پاشا به مقاومت پرداختند.

هنگامی که در سده ی هجدهم، فلسفه ی روشنگری و نوآوری های تکنیکی در اروپا موجبات یک انقلاب صنعتی و فکری را به وجود آورده بود، مغرب زمین را طی چند دهه ی کوتاه از اساس دگرگون کرد هنوز در خاور نزدیک رخوت و خرافات غلبه داشت.

به موازات این رشد و توسعه ی وسیع در غرب، در شبه جزیره عربستان محمد دیگری به پاخواست که در پی یک اصلاح اساسی در تفکر اسلامی بود! او محمد بن عبدالوهاب (۱۷۰۲-۱۷۹۳) پایه گذار جنبش وهابی خواستار آن شد که هر چیز غیر اسلامی از زندگی روزمره مردم و جامعه مسلمان بیرون ریخته شود! هدف او اتکای بیشتر به کلام قرآن و مبارزه علیه کفار و حتا عارفان مسلمان بود.

درون مایه درک محمد بن عبدالوهاب بر یک پیشگویی محمد پیامبر اسلام استوار بود که گفته بود، الله هر صد سال یک بار برای مسلمانان یک مجدد (تجدیدگر) می فرستد تا اسلام را بازسازی کند. منظور از بازسازی به طور روشن، بازگشت به ریشه می باشد (سخت گیری های بیشتر و بیشتر مانند امروز ایران) زمانی که پادشاه مصر محمد علی پاشا قصد سرکوب محمد بن عبدالوهاب (شخصی مانند خمینی) را کرد که

مخالف با مدرنیزاسیون بود با ممانعت و جلوگیری شدید انگلیسی ها مواجه شد. انگلیسی ها به این ترتیب وارد یک اتحاد نامقدس با قبیله ی سعودی شدند که هنوز در بسیاری زمینه ها ادامه دارد.

برگرفته از مقاله الاله بقراط

بهایان

رنجی که در جمهوری اسلامی بر ایرانیان بهایی می رود تازه نیست. فقط هر بار که ستمی بر آن ها می رود چند روزی خبرش را می شنویم و دیگر هیچ، و دنبال نمی کنیم که چه بر سر آنان آمده است.

از محرومیت های اجتماعی و اقتصادی و تخریب گورستان ها گرفته تا خاک سپاری در گذشتگان و حرکت ضد انسانی گرداندن آن ها در شهرها. یکی نیست از مسئولان جمهوری اسلامی بپرسد روستاییان روشنگر و صفر آباد چه جاسوسی می توانند برای اسرائیل انجام دهند؟ آن ها از کجای مملکت خبر دارند و در چه شغل مهمی هستند که از موارد محرمانه باخبر شوند تا گزارش کنند. نفرت ملایان علیه بهاییان از کجا ریشه می گیرد؟ چرا حتا نمی توانند تحمل کنند که آن ها بدون برخورداری از امتیازات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، دستکم به زندگی عادی مشغول باشند.

آزار و کشتار ایرانیان بهایی، تکرار دوران قاجار با همان سیاهی و خشونت است که بهائیت در آن شکل گرفت و آغاز شد. کینه ی شیعه ی قجری از بهائیت که از بدنه خودش جوانه زده است به خاطر رقابت عقیدتی (و ترس از پیشرفت و بزرگتر شدن آن ها) بوده است.

راه همزیستی مسالمت آمیز ایرانیان در هر دین و آیینی، حذف «مذهب رسمی» و نقش آن در قانون اساسی و نظام حقوقی با جدایی دین و هر ایدئولوژی از حکومت است. تا به امروز نه فقط ایرانیان بهایی بلکه همه شهروندان از هر قوم و مذهب و جنس و عقیده، تاوان سنگین و خونین دخالت دین در حکومت را پرداخته اند.

ملت ایران باید از آزارهای جانفرسا که برهم میهنان بهایی خود می رود ناراحت و شرمنده باشند که جلوی حکومت جبار جمهوری اسلامی نمی ایستند و ابراز ناراحتی نمی کنند. ما مسلمان زاده ها تا به امروز چند تن از زنان و مردان بهایی را اعدام کرده ایم، چند تن از آنان را به زندان افکنده ایم، چند تن از آنان را از کشور فراری داده ایم، چند تن از فرزندان آن ها را از رفتن به مدرسه و دانشگاه محروم کرده ایم ما چه موقع می خواهیم دست از آزار بهاییان هم میهن و هر اقلیت ستم دیده دیگر برداریم و کرامت انسانی پیدا کنیم. ما همه در قبال این ستم ها مسئول هستیم.

مهرا ملکی

نخستین انقلاب اسلامی

روی هم رفته آسیب ها و زیان هایی که از شاهان صفوی به ایرانیان رسید کمتر از حمله ی اعراب مسلمان نبوده است. زیرا این طبقه ی درویش مسلک (شاهان صفوی) به غیر از جنایات و کشتاری که در سراسر ایران برای به دست آوردن تمامیت قدرت کردند، اساس استحکام خویش را بر پایه ی دین و روی ستون کیش و آیین گذاردند و از راه دین پروری خواستند ریشه در دل عوام و رسوخ در اعتقاد مردم کالانعام کنند. لذا سلطنت را حق امام دانستند و پادشاهی دنیا و آخرت را شایسته اولاد علی بودن عنوان کردند و خود را ذریه پیغمبر و صاحب کشف و کرامات و مسندنشین طریقت و حقیقت دارای ریاست دنیا و آخرت... جلوه دادند.

البته ریختن این شالوده در ایران نیاز به پاشیدن تخم خرافات و کاشتن بذر حماقت در سرها و دماغ ایرانیان را داشت. از این سبب به دستگیری ملامحمد باقر مجلسی و میرداماد، عقول و درک مردم ایران را بر باد دادند و فاسد و خراب کردند. ملا محمد باقر مجلسی در بافتن خرافات و تصنیف مزخرفات ید طولایی داشت که بیست و چهار جلد کتاب بحارالانوار لبریز از دروغ و خرافات وارد مغز ایرانیان کرد، او برای اثبات پرت و پلاهایش نوشته های خود را نقل از امام محمد باقر و امام جعفر صادق می نوشت.

نوشته اند یک جلد کتاب بحارالانوار در هر کشوری انتشار یابد دیگر امید نجات برای ملت آن کشور نیست، چه رسد که به جای یک جلد، بیست و چهار جلد از این نوع اندیشه های ویرانگر را این مرد فریبکار برای ایرانیان منتشر نمود. در واقع آن درخت ظلم و ستم که اعراب مسلمان در ایران کاشتند، صفویه آن را آبیاری کرد و از زقوم خرافات و حنظل جهل و وهم بر او پیوند زد و ریشه ی ایرانی گری و بیخ درخت بزرگواری را از گلستان مینونشان ایران برکند. عصر صفوی را باید به عنوان نخستین انقلاب اسلامی در ایران دانست که با کشتار چندین هزار نفره در چهار گوشه کشور و شکنجه و آزار مخالفین و اقلیت های مذهبی در ایران پا گرفت و با سیاست آخوند پروری راه را برای دومین انقلاب اسلامی که ما آن را دیدیم و حس کردیم هموار ساخت.

شفا از مرده

مردی در کنار منزلش درخت چناری به اوسایه و طراوت می داد. درخت به دلیل نامعلومی خشک شد، مرد که از خشک شدن درخت بسیار ناراحت

بود تا اینکه به همه کاره روستای خود که یک آخوند بود مراجعه کرد و به او گفت آقا می شود دعایی بخوانی تا این درخت پرتقال بدهد! آخوند پاسخ می دهد مگر دیوانه ای این درخت چنار است زمانی که زنده بود پرتقال نمی داد حالا چگونه مرده اش به تو پرتقال بدهد. مرد گفت پس چطور امام حسین که در زنده بودنش نتوانست مادر، پدر و فرزندان را در هنگام بیماری و مرگ شفا دهد و فرزند او زین العابدین همیشه بیمار بود، برای درمان پدرش هم با چه مرارتی پزشک یهودی را پیدا کردند، تا عزیزانش راشفا بدهد چگونه مرده اش می تواند غریبه ها راشفا دهد؟

صبح ایران

کدامین خداوند آفریده خودش را به قتل می رساند، کدامین خداوند نعمت های خودش را حرام می کند، کدامین خداوند چند دین را با محتوایی که در یکی حرام و در دیگری حلال است می فرستد تا بشر را مشوش کند کدامین خداوند یک شیطان را برای فریب انسان خلق می کند و ۱۲۴ هزار پیامبر را می فرستد تا انسان فریب خورده را نجات دهند. این ها زاییده ذهن بیمار موجودیست به نام انسان، و گرنه خداوند واقعی اگر وجود داشته باشد کارش به نظم در آوردن جهان است و بس، ای بشر دنبال شیطان و فرشته نگرد، چون جفتش درون توست به هر کدام خوراک دهی و توجه کنی او درون تو رشد می کند، بخوان که جز در سایه علم هیچ چیز بر تو آشکار نخواهد شد، از عقلت استفاده کن و آن را به کار بگیر تا با خردمندی جهان را آباد و برای فرزندان جای زندگی بهتری بسازی، عمر تو به زودی پایان خواهد گرفت و دیگر هیچ نخواهد بود. زاگرس

فرستنده سبروس دولتشاهی

زن ایرانی نصف مرد

یک هزار و چهار صد سال تلاش آخوندها و آیت الله‌ها به اینجا رسیده بود که مرد ایرانی با سواد و بی سوادش قوانین را اجرا و تبعیت می کردند که زن‌ها نصف مردها به حساب بیایند، در طول این هزار و چهار صد سال چهار تا مرد قیام نکرد تا بر علیه این وضع به جنگ اسلامی‌ها رود به جز مدت کوتاهی از آغاز مشروطیت تا سال ۱۳۵۷ که در طول ۱۴۰ سال به هیچ می آمد. و دیدیم که پس از انقلاب دروغین استقلال - آزادی از لاشه اش جمهوری اسلامی فقط باقی ماند که بوی گندش جهان را برداشت. در چهل و سه سال گذشته حکومت اسلامی پای خود را از گلیم اش درازتر کرده بود که انقلابش را به تمام جهان صادر کند و به قول ابله‌ی در رژیم، کاخ سفید را حسینیه کند! و این روند قهقراپی در کشور ما با افت و خیزهای فراوان ادامه داشت تا در نهایت خود زن‌ها تصمیم گرفتند برگ‌های روزگار سیاه خود را در جغرافیای ایران به آتش بکشند و سرنوشت خود را عوض کنند.

با یک خیزش زنانه؟ آری همان که به قول شیخ شرور شرع اسلام نیمه بیضه یک مرد بود... همانی که شهادت دو تن شان ارزش شهادت یک مرد را داشت و چهار تن از آن‌ها را یک مرد می توانست تصاحب کند و آقای آنان شود و ارثیه آن‌ها کمتر از ارثیه مردها بود، این قوانین و ادعاهای مردانه را به سطل زباله ریختند و حتی چنانچه انقلابشان هم به این زودی‌ها به پیروزی نرسد دیگر همان زن‌های میهن ما که دوسه ماه پیش بودند نخواهند بود.

خیزش جانانه که چشم جهانیان را به حیرت باز کرد ساختمان کلنگی مغز مرد باورمند مسلمان را به لرزه درآورد و فرو ریخت.

زنان در این یکی دو ماه آوازه ایران و فرهنگ و تاریخ گذشته ما را به هزار گوشه این جهان پهناور بردند. از روستاهای کوچک آرژانتین تا برنج کاری‌های کره جنوبی، از میان جنگجویان اوکراینی تا شناگران رودخانه گنگ هندوستان، از غارهای معدن چیان آفریقایی تا میان پرورش دهنده های گوسفندهای نیوزلندی همه هر روزه به دنبال اخبار ایران هستند. به انتظار پیروزی زنان ایران و همه آن‌ها به اضافه سدها خواننده درجه یک جهان آهنگ «برای» یک جوان ناشناس را در زیر لب‌ها زمزمه می کنند، برای توی کوچه رقصیدن، برای ترسیدن به وقت بوسیدن، برای شرمندگی برای بی پولی، برای حسرت یک زندگی معمولی، برای کودک زباله‌گرد و آرزوهایش، برای اقتصاد دستوری، برای این هوای آلوده، برای سگ‌های بی گناه ممنوعه، برای گریه‌های بی وقفه، برای دانش آموزها،

برای آینده، برای این بهشت اجباری، برای نخبه‌های زندانی، برای کودکان افغانی، برای احساس آرامش، برای قرص‌های اعصاب و بی خوابی، برای مرد، میهن، آبادی، برای دختری که آرزو داشت پسر بود، برای زن، برای آزادی، آزادی، آزادی.

اسلام متجاوز و زورگو هزار و چهار صد سال با «اذان» ترس آور و الله اکبر وحشت آفرین و ترساندن از آتش جهنم نتوانستند به اندازه‌ی این ترانه‌ی «برای» از شروین حاجی پور» جهان را به تسخیر خود درآورند. زیرا این «برای» از دل و جان و زندگی و از ژرفای راستی و درستی می‌گفت، از سگ ایرانی گرسنه و لگردد و از کودک بی گناه در بدر افغانی هر روز در خطر مرگ می‌گفت، از انسانیت و فرهنگ اصیل ایران گذشته می‌گفت.

زنان و دختران جسور درون میهن را باید بانوان و دختران ایرانی در بیرون از ایران یاری برسانند. کمترین کاری که می توانیم انجام دهیم رساندن پول به خانواده زنان و مردان مبارز و در حال جنگ با جمهوری آخوندی می باشد که همه می توانند از فامیل‌های خود بخواهند تا مبالغی را به مادران و پدرانی که فرزندان‌شان در راه ایران جان باختند و یا در زندان هستند برسانند. چند شماره پیش در صفحه نخست بیداری هم نوشتیم، قرار نیست هزینه آزادی ایران را فقط آن‌ها که درون کشور هستند بپردازند، همه باید کمک کنیم با این قافله آزادی را به مقصد برسانیم.

**گره ای را که با تار مویی باز می شود چرا
با ناخن و دندان باز کنیم
تا به حال هیچ لشکری با لشکری از گیسوها
نجنگیده است و هیچ سلاحی برای شکست
دادن گیسوها اختراع نشده است**

**چه معنا دارد زن درس بخواند، این عین
اشاعه فاحشه خانه‌ها است، صرف وجوه
متبرکه روضه خوانی و وجوه زیارات برای باز
کردن مدارس تربیت نسوان و دبستان
دوشیزگان مخالف اسلام است.**

شیخ فضل اله نوری

در تاریخ بنویسید آن کسی که منتظر ظهورش
بودید نامش «مهسا» بود نه «مهدی»

ع- قائدی

انسان فقط در قبال گفته هایش مسئول نیست
بلکه در قبال سکوت هایش هم مسئول است.

عزیز نسین

دنبال روزه خوار نگرد تا تنبیه اش کنی. دنبال
گرسنه بگرد تا سیرش کنی.

ن- بشر همیشه

توجه توجه

تعداد بسیار کمی از جلد ششم بیداری را مانند پنج جلد
گذشته تهیه کرده ایم (از شماره ۱۰۱ تا ۱۲۰). لطفاً پیش
از تمام شدن آن ها تعداد مورد نیاز خود را برای عیدی
دادن به دوستانتان و داشتن آن در کتابخانه خود
سفارش دهید. تجدید چاپ نخواهد داشت.

تلفن سفارش: ۰۰۱۳-۳۲۰-۸۵۸

بیداری

نشریه کانون خردمداری ایرانیان

ای بخت، ای طبیعت، شود آیا فقط یک
شماره بیداری در تهران منتشر کنیم؟
سپس هر بلایی سرمان آمد، آمد.

سوما نگهداری نیا- آسو

شعار زن، زندگی، آزادی از کجا آمد؟

این شعار نخستین بار به زبان کردی «ژن، ژیان، نازادی»، سی و پنج
سال پیش در ۱۹۸۷ توسط جنبش آزادی بخش زنان کردستان ترکیه
خوانده شد سپس مادرانی که برای فرزندان ناپدید شده یا گمشده خود
در استانبول تحصن می کردند این شعار اعتراضی را می خواندند. در
ویدئویی شرح این ماجرا و صدای مردم کردستان ترکیه را می شنویم
که این شعار را می خوانند «ژن، ژیان، نازادی» و دست می زنند.

بهترین راه به دست آوردن بیداری از راه پست است
858-320-0013 bidari2@Hotmail.com